

شما اینجا را بلد نیستید!

•حسن شکیبازاده



دانش آموز سال اول دبیرستان بود. علاقه و اشتیاق عجیبی به جبهه‌ها داشت؛ اما، مادر و پدرم راضی به رفتنش نمی‌شدند و دوست داشتند که او تحصیلاتش را ادامه دهد. راستش را بخواهید، یکی از دلایل ممانعت‌شان هم این بود که دو برادر دیگرمان، همان زمان در جبهه‌ها بودند.

«علیرضا» هر چه قدر اصرار کرد، فایده‌ای نداشت؛ تا این که یک روز گفت: «من می‌خواهم به همراه دوستانم به مشهد و زیارت «امام رضا»(ع) بروم.» ما هم پذیرفتیم و او رفت. سه روز از رفتنش به «مشهد» نگذشته بود، که نامه‌اش از جبهه رسید! با دیدن نامه، کار مادرم، روز و شب گریه کردن شده بود. حال عجیبی داشت. زندگی را تیره و تار می‌دید.

یک روز، اتفاقی مادرم، مادر یکی از دوستان «علیرضا» را می‌بیند. او از مادر، علت ناراحتی و نگرانی‌اش را جویا می‌شود و مادر نیز موضوع را برایش تعریف می‌کند.

او خیلی آرام و خونسرد می‌گوید: «خب! اتفاقی که نیفتاده است. جوان شما مؤمن است و به جبهه عشق دارد و دوست دارد که از این طریق خدمتی کرده باشد. پسر من هم به جبهه رفته و تازه یک بار هم مجروح شده و دوباره به جبهه رفته است. به خدا توکل کن!...»

سامدم با این حرف‌ها آرامش گرفته و «علیرضا» را به خدا می‌سپارد؛ تا این که خبر شهادتش را آوردند؛ البته فقط خبرش را. یازده سال تمام در انتظار خبر و نشانی از او بودیم. گه‌گاهی به خواب‌مان می‌آمد. وقتی جایش را جویا می‌شدیم، می‌گفت: «شما اینجا را بلد نیستید.»

یکی از شب‌های خردال سال ۷۶ علیرضا به خواب آمد. کمی تغییر کرده بود. به نظرم چندین سال بزرگ‌تر نشان می‌داد. از راه دوری آمده بود. از دیدن آن قدر خوشحال شدم و خندیدم، که از خوشحالی زیاد روی پایش زدم. برادر دیگرم – که کنارش نشسته بود – گفت: «به او دست نزن! خسته است و از راه دوری آمده.» من دست‌های «علیرضا» را گرفتم که بیوسم، دیدم تمام انگشتانش، انگشتی دارد؛ ولی بعضی از انگشتری‌ها، بدون نگیں است.

دست‌هایش را بوسیدم. در همین حال دستم به یکی از انگشتتری‌هایش بند شد و از دستش در آمد و تا نقطه‌ای دور رها شد و من یک آن از خواب پریدم.

دو هفته از این خواب نگذشته بود، که با ما خبر پیدا شدن و بازگشت پیکر برادرم را دادند. جالب این بود که گفتند: «پیکر برادر شما دو هفته‌ای است که پیدا شده و ما منتظر بودیم که با کشف پیکر سایر شهید، آن‌ها را دست‌جمعی منتقل کنیم.

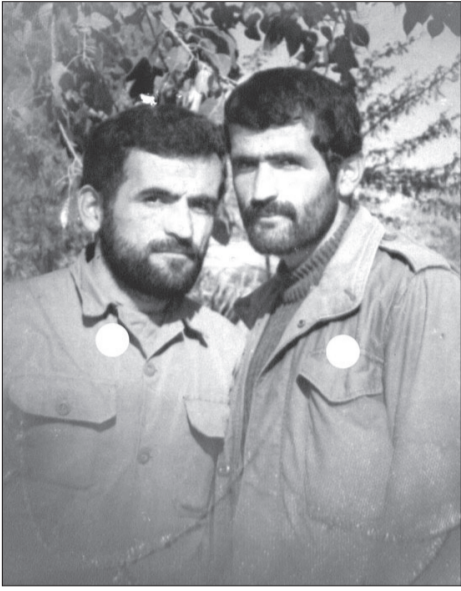
سعید جوادی، **برادر شهید علیرضا جوادی**

عملیات «الفجر ۱۰» در شُرف انجام بود و بر و بچه‌ها هم پس از گذراندن آموزش‌های لازم به مُرغداری «کرمانشاه» انتقال یافته بودند و به خاطر این که دشمن بی به عملیات نَرُده، روزها را در مرغداری استراحت می‌کردند و شب‌ها هم به رزم شبانه می‌رفتند.

تعدادی از فرماندهان برای شناسایی به منطقه عملیاتی رفته بودند، که یکی از آنان «صفر»(۱) بود. پس از چند روز که برگشتند، جای خالی «صفر» به وضوح دیده می‌شد.تعدادی از بچه‌ها پیش خود زیر لب می‌گفتند: «مبادا در حین شناسایی برای «صفر» اتفاق افتاده باشد!»

همه مضطرب و پریشان بودند و زمان برای ما به کندی می‌گذشت؛ اما، برادر کوچک‌تر او – که همراه ما بود – مانند کوهی استوار و به دور از هیجان و نگرانی، مشغول کار خود بود.

ظاهراً نگرانی بچه‌ها بی‌دلیل نبود؛ زیرا در عملیات «کربلای ۸» هم



تعدادی از فرماندهان برای شناسایی به منطقه اعزام می‌شوند، که یکی از عزیزترین آن‌ها به نام شهید «حسین فلاح‌نیهی» با ترکش تنها خمپاره دشمن به شهادت می‌رسد و بچه‌های گروه‌اش به اصطلاح خودمان یتیم می‌شوند.

خلاصه‌فدایق به کندی می‌گذشت و گویی عقربه‌های ساعت میلی به جلو رفتن نداشتند.

بالاخره پس از مدتی سر و کله «صفر» پیدا شد و بچه‌ها دسته‌های خود را بالا برده و از این که اتفاقی برای او نیفتاده بود، خدا را شکر کردند.

•**چشم، چشم را نمی‌دید**

دستور حرکت صادر شد. بچه‌ها را به داخل کامیون‌ها هدایت کردند و چادر کامیون‌ها را محکم بستند. برای گول‌زدن دشمن، با پلاکاردهایی جلوی کامیون‌ها را آذین‌بندی کردند، که روی آن‌ها نوشته شده بود: «اهدایی ملت شهیدپرور ایران به رزمندگان اسلام!»

حرکت آغاز شد. راه، بسیار طولانی و صعب‌العبور بود. تا جایی که ممکن

جهربو جنگ

پرواز دو کیوتو از یک آشیان؛

به فرمانده گردان گفت: «دادا! من گَدم»

بود، با کامیون می‌رفتیم و بقیه راه را هم پیاده طی می‌کردیم.

ظهر فردای آن روز، پای کوهی رسیدیم. دستور استراحت دادند و بچه‌ها هم هر کدام به فراخور حال خود، در گوشه‌ای به راز و نیاز مشغول شدند.

بعد از ظهر آن روز فرماندهان، بچه‌ها را جهت آشنایی با منطقه عملیاتی جمع کردند و سپس برای صرف غذا حرکت کردیم. راه بسیار دشوار بود. شب فرا رسید. تاریکی شب، چون چادری سیاه روی منطقه را گرفته بود. باد تندی همراه با باران شدید، صوت بچه‌ها را نوازش می‌داد. پیشروی به کندی صورت می‌گرفت و از شدت تاریکی، چشم، چشم را نمی‌دید.

کل گردان به ستون یک حرکت می‌کردند و دست‌های‌شان را به هم گره کرده بودند، تا مبادا از راه منحرف شده و به اعماق دره سقوط کنند. تعدادی از بچه‌ها بین راه بُریدند و تواناستند خود را به مقصد برسانند و آن‌هایی هم که توانایی بیش‌تری داشتند خود را به روستایی به نام «مردین» رساندند. طول راه، بسیار زیاد بود و حدود بیست و چهار ساعت طول کشید تا خسته و گرسنه به روستایی مورد نظر رسیدیم. شور و شغف بر و بچه‌ها وصف‌ناپذیر بود. شوق عملیات همه خستگی راه را تحت‌الشعاع خودش قرار داده بود.

•دستور حرکت صادر شد. بچه‌ها را به داخل کامیون‌ها هدایت کردند و چادر کامیون‌ها را محکم بستند. برای گول‌زدن دشمن، با پلاکاردهایی جلوی کامیون‌ها را آذین‌بندی کردند، که روی آن‌ها نوشته شده بود: «اهدایی ملت شهیدپرور ایران به رزمندگان اسلام!»

•**با خدای خود قرار دیگری داشت**

عملیات «الفجر ۱۰» _ در منطقه «حلیجه» _ ساعت دو نیمه شب آغاز شد و بچه‌ها هم دلاورانه به طرف سنگر مزدوران عراقی حمله کردند.

تعدادی از بچه‌ها به پای سنگرهای دشمن رسیده بودند و تعدادی هم هنوز به علت سختی و دوری راه نرسیده بودند، که ناگهان سنگی از زیر پای یکی از بچه‌ها لغزید و غُرَش کتان به ته دره سرازیر شد! با این اتفاق، دشمن بی به وجود بچه‌ها بُرد و از سنگرهای خود بی‌هدف و دیوانه‌وار شروع به تیراندازی نمود. چراغ‌های نبود جز درگیری و گرفتن اینکار عمل از دشمن.

طولی نکشید که دشمن زبون شکست خورد و سریع به عقب‌نشینی تن داد؛ اما این بار «ولی»(۲) با خدای خود قرار دیگری داشت. او پس از نبردی جانانه، در شب عملیات، به شهادت رسید و گویی خبر داشت که او زودتر از برادرش – «صفر» _ به معود ازلی‌اش می‌رسد.

«صفر» _ برادر بزرگ‌تر _ روزها برای هدایت نیروهای تحت امرش به مجموعه گردان می‌پیوست و شب‌ها برای این که تن خونین برادرش تنها نباشد، کنار برادر برمی‌گشت و آن را در آغوش می‌کشید و بر جوارش تا صبح به راز و نیاز می‌پرداخت؛ زیرا امکان انتقال جسد به پشت خط، وجود نداشت. اما پس از چند روز _ با وجود تمام مشکلات _ جنازه مطهر «ولی»، به پشت جبهه انتقال یافت.

•**فرمانده گردان متعجب و مبهوت بود**

بعد از عملیات «الفجر ۱۰»، نیروهای گردان برای اعزام به منطقه دیگری آماده شده و به طرف غرب کشور حرکت کردند. مورد نظر، قلعه سر به فلک کشیده «شیخ محمد» بود. این قلعه پیش از این در دست منافقین بود، و آن‌جا شهر «بانه» و اطراف آن را با توپ هدف قرار می‌دادند و این شهر را تا امن کرده بودند.

مسئولین، طرح عملیات بزرگی را برای منطقه «اربیل» و «کِرکوک» بی‌ریزی کرده بودند. که بدون در دست داشتن ارتقاات «شیخ محمد»، مقدر نبود. به همین دلیل مسئولین قصد تصرف آن منطقه را داشتند.



با توجه به سرمای شدید و برف فراوان، منافقین قلعه‌های مورد نظر را تخلیه ن‌موده و به دامنه‌های آن پناه برده بودند؛ لذا از این فرصت مناسب استفاده کرده و تعدادی از نیروها را با «هلی‌کوپتر» به قلعه انتقال داده و در آن جا مستقر نمودند.

ارتفاع زیاد و سوز و سرمای شدید بر آن منطقه حاکم بود؛ ولی سربازان اسلام با امید به خداوند و مدد گرفتن از امدادهای غیبی‌اش و یاری امام زمان(عج) گرمی خاصی به قلعه بخشیده بودند. هنوز بیش از ده روز نگذشته بود که متوجه شدیم کسی پشت بی‌سیم یا فرمانده گردان سلام و احوالپرسی می‌کند. با کمی دقت، دریافتیم که او کسی نیست، جز «صفر اسماعیلی»! عجب!ا چه مردی. برادرش تازه به شهادت رسیده و هنوز چهلش نگذشته بود. این چه نیرویی است که قرار را از «صفر» گرفته و او را با این روحیه و در این شرایط، راهی منطقه کرده است؟

آری! «صفر» خودش بود، که به زبان مادری‌اش به فرمانده گردان گفت:

«دادا! من گَدم.» (پدرا من آمدم)

•تعدادی از بچه‌ها به پای سنگرهای دشمن رسیده بودند و تعدادی هم هنوز به علت سختی و دوری راه نرسیده بودند، که ناگهان سنگی از زیر پای یکی از بچه‌ها لغزید و غُرَش کتان به ته دره سرازیر شد! با این اتفاق، دشمن بی به وجود بچه‌ها بُرد و از سنگرهای خود بی‌هدف و دیوانه‌وار شروع به تیراندازی نمود

فرمانده گردان، برادر «خلیلی» متعجب و مبهوت بود. با کمی لحن درشت به او اعتراض کرد؛ ولی این اعتراض‌ها در برابر عزم راسخ او کاری از پیش نمی‌برد و او بی‌درنگ به یکی از پایگاه‌های قلعه روانه شد و به دیگر هم‌زمان خود پیوست.

•**چاره‌ای جز شکستن نماز ندیدم**

روز یازدهم و پس از استقرار، برای تعویض نگهبانان، ساعت سه نیمه

جمهوری اسلامی

•حسن شکیبازاده

شب بلند شدم. شهید «کاظم کوچک‌تبار» – که در همان قلعه به شهادت رسید _ گفت: «مشب پای قلعه‌ها و روی برف، چراغ عراقی‌ها دیده شده است، به نگهبانان تذکر بده که هوشیار باشند!». بی‌قرار بودم و در فکر این که پای قلعه چه خبر است، مُمام به نگهبانان سر می‌زدم.

ساعت، پنج صبح را نشان می‌داد. نگهبانان جدید را جایگزین کردم و سفارش‌های لازم را به شهید «مرتضی جلالیان» _ که در همان قلعه مظلومانه به شهادت رسید _ گوش‌زد کردم.

•درگیری شروع شد. سینه‌کش قلعه، با گلوله‌های رسام دشمن، چهره زیبایی به خود گرفته بود. چند ساعتی از درگیری گذشته بود، که متوجه شدم «صفر اسماعیلی» هم به مانند برادر رشیدش، بار سفر را بسته و شربت شهادت را نوشیده و به دیدار یار شاتفته است. جالب این که، تاریخ شهادت و مراسم تشییع آن شهید سعید، با چهلیم برادرش یکی شد

گفت: «برای وضو چه کنیم، آب نیست؟»

گفتم: «تیمم کنید و با چکمه نماز بخوانید.»

گفت: «چه کسی این دستور را داده است؟»

گفتم: «چون آب نیست و منطقه آلوده است، دستور فرماندهی چنین است...»

خودم روی تخته سنگی رفته، تیمم کردم و با چکمه شروع به نماز خواندن کردم. آنان و اقامه را گفتم و قامت بستم. هنوز نماز را شروع نکرده بودم، که صدای «جلالیان» به فریاد بلند شد که: «پاسبخش!.. پاسبخش!» با صدای او، چاره‌ای جز شکستن نماز ندیدم. نمازم را شکستم و نزد «جلالیان» رفتم و گفتم: «چه خبر شده؟ ... چرا داد و هوار می‌کنی؟» پایین قلعه را نشانم داد و گفت: «این جمعیت از کجا دارند می‌آیند؟! با کمی دقت دیدم حدود سی، چهل نفر مرد مسلح، به صورت دایره‌وار به طرف ما درحال حرکتند. با تلفن سنگری تماس گرفتم و پرسیدم که این نیروها کی هستند؟

بی‌سرمی‌چم گفتم: «نیروها خودی هستند.» ولی من باور نکردم؛ چون نیروهای خودی امکان نداشت آن موقع صبح آن‌جا باشند، مگر این که ساعت دوازده شب حرکت کرده باشند.

«تازنچک»ی در دست گرفتم و برای هدایت آن‌ها جلو رفتم و فریاد زدم: «ژ این مسیر بیایید... مسیره‌ای دیگر برتگاه و خطرناک است.» کمی جلو رفته بودم، که ناباورانه شنیدم یکی از آن‌ها به زبان عربی می‌گوید: «العراقی!... العراقی!» یکباره متوجه شدم. نیروهای که به طرف ما می‌آیند، عراقی هستند که دیگر به ما خیلی نزدیک شده بودند.

درگیری شروع شد. سینه‌کش قلعه، با گلوله‌های رسام دشمن، چهره زیبایی به خود گرفته بود. چند ساعتی از درگیری گذشته بود، که متوجه شدم «صفر اسماعیلی» هم به مانند برادر رشیدش، بار سفر را بسته و شربت شهادت را نوشیده و به دیدار یار شاتفته است. جالب این که، تاریخ شهادت و مراسم تشییع آن شهید سعید، با چهلیم برادرش یکی شد.

در خاطر همسنگر شهیدان، علی رشونداوه

۱ – شهید صفر اسماعیلی ۲– شهید ولی اسماعیلی.

آگهی مزایده

شهرداری جوکار در نظر دارد به استناد ماده ۱۳ آیین نامه مالی شهرداریها و مجوز شماره ۶۱ مورخه ۱۴۰۱/۵/۶ شوری اسلامی شهر جوکار دودستگاه خودرو متعلق به خود را به شرح جدول ذیل از طریق مزایده عمومی و با جزئیات مندرج در اسناد مزایده را با بهره گیری از سامانه تدارکات الکترونیکی دولت (setadiran.ir) و با شماره مزایده ۰۱/۲/۰۱/۹/۰۹/۱۰۰۰۵۱۹۳۳۰۰۰۰۲ و شماره سیستمی ۱۰۰۱۰۰۵۱۹۳۳۰۰۰۰۲ بصورت الکترونیکی به فروش برساند .

تاریخ انتشار : ۱۴۰۱/۰۸/۲۴ ساعت ۸ صبح روز سه شنبه مورخ ۱۴۰۱/۰۸/۲۴ لغایت ساعت ۱۹ مورخ ۱۴۰۱/۸/۳۰

مهلت ارسال پیشنهاد : از ساعت ۸ صبح روز سه شنبه مورخ ۱۴۰۱/۰۸/۲۴ تا ساعت ۱۹ مورخ ۱۴۰۱/۹/۱۰
تاریخ بازگشایی : ۱۴۰۱/۹/۱۲

شرایط شرکت در مزایده

- متقاضیان می توانند جهت بازدید از خودروها از تاریخ ۱۴۰۱/۰۸/۲۴ لغایت ۱۴۰۱/۰۹/۱۰ در ساعت اداری به شهرداری مراجعه فرمایند.
- متقاضیان جهت شرکت در مزایده می بایست از تاریخ ۱۴۰۱/۰۸/۲۴ تا پایان وقت اداری ۱۴۰۱/۰۸/۳۰ ضمن ثبت درخواست خود از طریق سامانه ستاد نسیت به دریافت اسناد مزایده اقدام و تا پایان وقت اداری مورخ ۱۴۰۱/۰۹/۱۰ نسبت به اعلام قیمت پیشنهادی در سامانه اقدام و درخواست خود را به همراه قیمت پیشنهادی کتبی در پاکت ((ب)) تحویل امور مالی نمایند.
- متقاضیان می بایست مبلغ ۵/ قیمت پایه را نقداً بعنوان سپرده شرکت در مزایده به شماره حساب ۶۳۲۵۲۸۲۵۷ شهرداری نزد بانک کشاورزی واریز و با معادل آن ضمانتنامه کتبی دریافت و ضمانتنامه ویا فیش واریزی را به همراه مدرک شناسایی معتبر در پاکت ((الف)) سربسته تحویل امورمالی نمایند./
- برنده مزایده می بایست ظرف مدت پنج روز پس از اعلام برنده از سوی شهرداری مبلغ کل بهای خودرو را به شماره حساب ۶۳۲۴۸۶۹۵۵ شهرداری نزد بانک کشاورزی واریز نماید درغیر این صورت با ضبط سپرده وی معامله با نفر دوم انجام خواهد شد همچنین در صورت عدم انعقاد توسط برندگان دوم وسوم سپرده آنها ضبط خواهدشد./
- برنده مزایده می بایست ظرف مدت پنج روز پس از اعلام برنده مزایده ، وجه سپرده نفرتا بعدی مسترد می گردد./
- به پیشنهادات مخدوش و فاقد فیش واریزی سپرده ترتیب اثر داده نخواهدشد./
- شهرداری در رد و قبول پیشنهادات مختار می باشد./
- پرداخت مالیات بر ارزش افزوده (۹درصد قیمت پیشنهادی) خودروها بر عهده برندگان مزایده می باشد ./
- پرداخت کلیه هزینه های نشر آگهی مزایده وکارشناسی بر عهده برندگان مزایده خواهد بود./

ردیف	شرح	تیب	مدل	رنگ	قیمت پایه (ریال)	مبلغ ۵٪ سپرده (ریال)
۱	سمند دوگانه سوز	ایگس ۷	۱۳۸۶	قره ای	۹۵۰/۰۰۰/۰۰۰	۴۷/۵۰۰/۰۰۰
۲	وانت پیکان	۱۶۰۰	۱۳۸۰	سفید	۵۰۰/۰۰۰/۰۰۰	۲۵/۰۰۰/۰۰۰

« **شهرداری جوکار**»

آگهی مزایده عمومی (نوبت اول)

شهرداری رودهن در نظر دارد به استناد ماده ۱۳ آیین نامه مالی شهرداری ها مصوب ۱۳۴۶/۰۴/۱۲ و مجوز استاندار محترم تهران در مقام جانشینی شسورای اسلامی شهر به شماره ۱۸/۴۳۰۱۰/۱۴۳۰۱۰ مورخ ۱۴۰۱/۰۸/۱۱ و مستفاد به نظریه کارشناس رسمی دادگستری با شماره ۱۴۰۱/۱۳۲۹۷/۱۴/۰۱ مورخ ۱۴۰۱/۰۶/۰۱ نسبت به برگزاری مزایده عمومی واگذاری تعداد ۲۳ عدد از کیوسک های سطح شهر (بصورت اجاره سه ساله و با نرخ رشد ۳۰٪) به اشخاص حقیقی و حقوقی اقدام نماید . لذا متقاضیان شرکت در این مزایده می بایست حداکتر تا ساعت ۱۴ روز سه شنبه مورخ ۱۴۰۱/۰۹/۲۲ نسبت به بارگذاری اسناد و مدارک و پیشنهاد قیمت در سامانه تدارک الکترونیکی دولت (ستاد ایران) اقدام نمایند . شایان ذکر است کمیسیون معاملات عمده شهرداری رودهن در روز چهارشنبه مورخ ۱۴۰۱/۰۹/۲۳ راس ساعت ۱۵:۰۰ در محل دفتر شهردار برگزار میگردد . این فراخوان به منزله دعوت از مزایده گران جهت شرکت در کمیسیون مذکور می باشد .

- متقاضی مزایده : واگذاری تعداد ۲۳ عدد از کیوسک های سطح شهر (بصورت اجاره سه ساله و با نرخ رشد ۳۰٪)
- مهلت تسلیم تضمین شرکت در مزایده (حضورى) و بارگذاری اسناد در سامانه تدارک الکترونیکی دولت (غیر حضوری) تا ساعت ۱۴:۰۰ روز سه شنبه مورخ ۱۴۰۱/۰۹/۲۲
- مدارک مورد نیاز جهت دریافت اسناد مزایده در سامانه ستاد : خرید اسناد در سامانه با مبلغ ۲/۵۰۰/۰۰۰ ریال
- محل خرید اسناد مزایده : کلیه مراحل تحویل بصورت الکترونیکی (رمز گشایی در سامانه ستاد) می باشد .
- سپرده شرکت در مزایده : بصورت ضمانت نامه بانکی معتبر یا واریز نقدی به حساب بانکی مندرج در فراخوان عمومی
- کمیسیون معاملات عمده شهرداری رودهن جهت رمزگشایی پاکتهای پیشنهادی در روز چهارشنبه مورخ ۱۴۰۱/۰۹/۲۳ راس ساعت ۱۵:۰۰ در دفتر شهردار تشکیل میگردد .
- شهرداری در رد یا قبول هر یک از پیشنهادات مختار است .
- هزینه چاپ دو نوبت آگهی : روزنامه ، هزینه کارشناسی و هزینه های ماخوذه سامانه ستاد و یا هر وجوه قانونی دیگر که به این مزایده تعلق می گیردبعهده برنده مزایده است .
- برندگان اول ، دوم و سوم مزایده هرگاه حاضر به انعقاد قرارداد نشوند سپرده آنان به ترتیب ضبط خواهد شد .
- سایر اطلاعات ، جزئیات و شرایط خصوصی مربوط به اجاره در اسناد مزایده قید گردیده است .

سید محمد موسوی منش – شهردار رودهن

آگهی مناقصه عمومی (یک مرحله‌ای) (نوبت اول)

شهرداری رودهن در نظر دارد به استناد ردیف بودجه ۴۰۲۰۴۰۱ مصوب ۱۴۰۱ و مجوز استاندار محترم تهران در مقام جانشین شورای اسلامی شهر به شماره ۱۴۰۱/۰۱/۴۸۴۹ مورخ ۱۴۰۱/۰۲/۰۷ نسبت به مناقصه عمومی (یک مرحله‌ای) پروژه زیرسازى و اسفالت معابر اصلی و فرعی خیابان فرهنگیان و علمی کاربردی اقدام نماید. لذا متقاضیان شرکت در این مناقصه می بایست حداکثر تا ساعت ۱۴ روز سه شنبه مورخ ۱۴۰۱/۰۹/۱۵ نسبت به بارگذاری اسناد و مدارک و ارائه قیمت پیشنهادی در سامانه تدارک الکترونیکی دولت (ستاد ایران) اقدام نمایند . شایان ذکر است کمیسیون معاملات عمده این شهرداری در روز چهارشنبه مورخ ۱۴۰۱/۰۹/۱۶ راس ساعت ۱۶:۰۰ در محل دفتر شهردار برگزار میگردد .

- موضوع مناقصه : پروژه زیرسازى و اسفالت معابر اصلی و فرعی خیابان فرهنگیان و علمی کاربردی با اعتبار داخلی ۱۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال (با احتساب ارزش افزوده).
- مهلت تسلیم تضمین شرکت در مناقصه (حضورى) و بارگذاری اسناد در سامانه ستاد (غیر حضوری) تا ساعت ۱۴:۰۰ روز سه شنبه مورخ ۱۴۰۱/۰۹/۱۵
- مدارک مورد نیاز جهت دریافت اسناد مناقصه در سامانه ستاد : خرید اسناد در سامانه با مبلغ ۲/۵۰۰/۰۰۰ ریال .
- محل خرید اسناد مناقصه : کلیه مراحل تحویل بصورت الکترونیکی (رمز گشایی در سامانه ستاد) می باشد .
- سپرده شرکت در مناقصه : بصورت ضمانت نامه بانکی معتبر یا واریز نقدی به حساب بانکی مندرج در فراخوان عمومی
- کمیسیون معاملات عمده شهرداری رودهن جهت رمزگشایی پاکتهای پیشنهادی در روز چهارشنبه مورخ ۱۴۰۱/۰۹/۱۶ راس ساعت ۱۶:۰۰ در دفتر شهردار تشکیل میگردد .
- شهرداری در رد یا قبول هر یک از پیشنهادات مختار است .
- هزینه چاپ دو نوبت آگهی در روزنامه وهزینه های ماخوذه سامانه ستاد ایران بعهده برنده مناقصه است .
- برندگان اول ، دوم و سوم مناقصه هرگاه حاضر به انعقاد قرارداد نشوند سپرده آنان به ترتیب ضبط خواهد شد .
- سایر اطلاعات و جزئیات فنی مربوط به معامله در اسناد مناقصه قید گردیده است .
- به پیشنهادات پیمانکاران فاقد صلاحیت پیمانکاری (حداقل رتبه ۵ راه و باند) ، گواهینامه صلاحیت ایمنی (HSE) و نیز پیشنهاد قیمت فاقد آنالیز ترتیب اثر داده نخواهد شد.

سید محمد موسوی منش – شهردار رودهن